کتاب بوستان

بنام خداوند جان آفرین / حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشنده دستگیر / کریم خطابخش پوزش پذیر
عزیزی که هر کز درش سر بتافت / بهر در که شد هیچ عزت نیافت
سر پادشاهان گردن فراز / بدرگاه او بر زمین نیاز
نه گردنکشانرا بگیرد بفور / نه عذر آورانرا براند بجور
وگر خشم گیرد بکردار زشت / چو باز آمدی ماجرا در نوشت
دو کونش یکی قطره در بحر علم / گنه بیند و پرده پوشد بحلم
اگر بنده چابک نیاید بکار / عزیزش ندارد خداوندگار
وگر بر رفیقان نباشی شفیق / بفرسنگ بگریزد از تو رفیق
وگر ترک خدمت کند لشکری / شود شاه لشکرکش از وی بری
وگر با پدر جنگ جوید کسی / پدر بی گمان خشم گیرد بسی
وگر خویش راضی نباشد ز خویش / چو بیگانگانش براند ز پیش
ولیکن خداوند بالا و پست / بعصیان در رزق بر کس نبست
ادیم زمین سفره عام اوست / برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
اگر بر جفا پیشه بشتافتی / که از دست قهرش امان یافتی

عزیزنا در وجود نسنه در بونده ذلیل مقابلیدر سی
اونسنه منزونی ماند و غایب مطلق معناسنه در

من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا
ای فلیطلبها منه لحصول العزة به

اگر خشم گیرد بکردار زشت
چو باز آمدی ماجرا در نوشت

سبب الخبنة الی الخطاب

ای که بر مرکب تازنده سواری هشدار   که خر خارکش افتاده درون آب و گلست
آتش از خانهٔ همسایهٔ درویش مخواه   کانچه بر روزن او میگذرد دود دلست

پند دو کس دشمن ملک و دینند پادشاه بی حلم و زاهد بی علم
بر سر ملک مبادا ملک فرمان ده   که خدا را نبود بندهٔ فرمان بردار

حکمت مقمر را سه شش می باید ولیکن سه یک می آید **بیت**
هزار بار چراگاه بهتر از میدان   ولیک اسپ ندارد بدست خویش عنان

پند اول کسی که علم بر جامه کرد و انگشترین در دست جمشید بود پرسیدندش که چرا زینت بچپ وادی با آنکه راست فضیلت دارد گفت راست را زینت راستی تمام است

تمت تمام شد کتاب گلستان والله المستعان بتوفیق باری عز اسمه درین نسخه چنانکه رسم مؤلفانست از شعر متقدمان بطریق استعاره تلفیقی نرفت **بیت**
کهن جامهٔ خویش پیراستن   به از جامهٔ عاریت خواستن

غالب گفتار سعدی طرب انگیزست و طیبت آمیز و کوته نظران را بدین علت زبان طعن دراز گردد که مغز دماغ بیهوده بردن و دود چراغ بی فایده خوردن کار خردمندان نیست ولیکن بر رای
روشن صاحبدلان که روی
سخن با ایشانست پوشیده
نماند که در موعظهای شافی را در سلک
عبارت کشیده است و داروی تلخ
نصیحت بشهد ظرافت بر آمیخته
تا طبع ملول ایشان
از دولت قبول محروم نماند

ما نصیحت بجای خود کردیم
روزگاری درین بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس
بر رسولان پیام باشد و بس

تم الکتاب گلستان

[illegible]